

روش شناسی فقه دولت‌سازی اسلامی

یحیی عبداللہی

عضو هیئت علمی

فرهنگستان علوم اسلامی

چکیده

مبتنی بر سه الگوی روشی «انتزاعی، مجموعه‌نگر، تکاملی»، سه رویکرد «فقه موضوعات»، «فقه نظامات» و «فقه سرپرستی» در عرصه تفقه قابل تعریف است که براساس آن، سه تعریف متفاوت از «دولت اسلامی» و «فقه دولت اسلامی» به دست می‌آید: «دولت اسلامی که مجری احکام خرد است» با «دولت اسلامی که درصدد تحقق نظامات اجتماعی اسلام است» و همچنین «دولت اسلامی که درصدد اداره و سرپرستی همه شؤن فردی و اجتماعی است»، دولت اسلامی را در سه مقیاس تعریف می‌کند و به تبع آن، سه تعریف متفاوت از «فقه دولت اسلامی» به دست می‌آید. فقه دولت اسلامی مبتنی بر «فقه موضوعات»، به تبیین احکام مبتلابه دولت در مقیاس خرد می‌پردازد و حداکثر، راه‌حل‌های کلی برای تزامم در عرصه امتثال ارانہ می‌کند. از این منظر، از آن‌جا که تحقق و امتثال احکام شریعت، شأن فقه نیست، اساساً دولت اسلامی به عنوان مجری احکام، ارتباط چندانی با فقه پیدا نمی‌کند. اما دولت اسلامی از منظر «فقه نظامات» می‌بایست عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی را با ساختارها و نظامات دینی تنظیم نماید. بر این اساس، مسأله «تزامم»، سرنوشت متفاوتی پیدا می‌کند و به «تعاضد» تبدیل می‌گردد. دولت اسلامی از منظر «فقه سرپرستی»، اجرای احکام و تحقق نظامات اجتماعی را در بستر «اداره جامعه» دنبال می‌کند به گونه‌ای که بتواند وضع موجود جامعه را به سمت مطلوب، هدایت و سرپرستی کند.

واژگان کلیدی: فقه دولت اسلامی، روش‌شناسی، تزامم، نظامات، برنامه.

مقدمه: در آمدی بر مسأله «روش‌شناسی فقه دولت اسلامی»

تحقق کامل حکومت دینی و دستیابی به تمدن نوین اسلامی از انقلاب اسلامی آغاز شد و با شکل‌گیری نظام اسلامی به تثبیت رسید و اکنون در مرحله تحقق «دولت اسلامی» و سپس «جامعه اسلامی» است. از این‌رو تحقق «دولت اسلامی» در این برهه، امتداد فرایند تکاملی انقلاب اسلامی است و ضرورت تحقق آن با ضرورت تحقق انقلاب اسلامی برابر است. اسلامی بودن دولت، صرفاً یک وصف تشریفاتی نیست؛ بلکه می‌بایست حقیقت اسلام و احکام الهی در آن جاری شود و عملکرد دولت منطبق با آموزه‌های دینی باشد. در این صورت حوزه‌های علمیه به عنوان نهاد تخصصی دین، می‌بایست با تفقه کامل، تحقق «دولت اسلامی» را دنبال نمایند و در مسیر دستیابی به آن از هیچ کوششی فروگذار ننمایند. آیا روش تفقه حوزه‌های علمیه ظرفیت تفقه در مسأله‌ای به نام «دولت اسلامی» را دارد؟ آیا این ظرفیت به فعلیت رسیده است؟ آیا علم اصول فقه موجود به عنوان قواعد استناد به شریعت، می‌تواند موضوع پیچیده و ذوابادی مثل «دولت اسلامی» را به شرع مستند سازد؟ یا این‌که سنخ و ماهیت موضوعی همچون «دولت اسلامی» با موضوعات متداول فقه موجود تفاوت دارد و لذا تکامل در تفقه ضرورتی انکارناپذیر است.

ظرفیت‌های یک دانش به روش‌شناسی آن وابسته است. هرچقدر روش‌های یک دانش بسط و عمق و دقت بیش‌تری پیدا کنند، ظرفیت آن دانش نیز گسترده می‌شود. دانش علم اصول نیز به عنوان روش تفقه، از این اصل تبعیت می‌کند. محدودیت‌های روش تفقه موجود که عمدتاً با مقیاس فردی و انتزاعی تناسب دارد، دانش فقه را در حصار خود محدود ساخته است. از این‌رو ورود فقه به عرصه‌های جدید همواره می‌بایست با تأملات و بررسی‌های روشی همراه باشد. در غیر این صورت، پرداختن به حوزه‌های اجتماعی و حکومتی نوپدید با روش‌های سنتی به منحل شدن دستگاه فقه در علم، کارشناسی و ساختارهای مدرن منجر می‌شود!

متن پیش‌رو درصدد آن است که «فقه دولت اسلامی» را از منظر روش‌شناسی مورد دقت قرار دهد و در ابتدا چپستی «دولت اسلامی» و «فقه دولت اسلامی» را مبتنی بر «سه‌الگوی روشی» بررسی نماید. سپس از همین منظر، به «مأموریت فقه دولت اسلامی» و «محصول فقه دولت اسلامی» بپردازد و تأثیر الگوهای روشی را در این مباحث نشان دهد. در این تحقیق سعی شده است از نوآوری‌های روشی برخی فقها و صاحب‌نظران در عرصه تفقه استفاده کرده و امتداد آن

در روش‌شناسی «فقه دولت اسلامی» مورد دقت قرار گیرد. بی‌تردید «روش‌شناسی فقه دولت اسلامی» در گام‌های نخستین بی‌عیب و نقص نیست و نیازمند اصلاح و تکمیل فضلا حوزوی می‌باشد.

۱. سه الگوی روشی در تفقه

به طور کلی سه کلان‌الگوی روشی در بررسی و تحلیل موضوعات روشی وجود دارد:

۱. روش انتزاعی و انفرادی؛

۲. روش مجموعه‌نگر و نظام‌مند (سیستمی)؛

۳. روش تکاملی و فرایندی.

این سه الگوی پایه در مطالعه و بررسی هر مسأله، به نتایج متفاوتی منتهی می‌شود که می‌تواند دیدگاه‌ها و پیشنهادات مختلف روشی را دسته‌بندی کرده، آن‌ها را مقایسه‌پذیر نماید و اختلاف و تمایز آن‌ها را روشن سازد.

الف) روش انتزاعی و انفرادی

روش انتزاعی، موضوع را فارغ از روابط و نسبت‌هایش مورد دقت قرار داده و توصیف می‌کند. در این روش که با یک نحوه ذات‌نگری تناسب دارد، موضوعات به صورت مستقل از یکدیگر مورد توجه و مطالعه قرار می‌گیرد، به گونه‌ای که هویت و آثار هریک از موضوعات به درون و ذات آن‌ها بازگشت دارد و تأثیرات موضوعات بر یکدیگر عارضی و متأخر از مرتبه ذات آن‌ها است. این روش با مقیاس فردی از مسأله تناسب دارد به نحوی که مجموعه‌ها را نیز به ذوات افراد منحل کرده و وحدت و ترکیب آن‌ها را اعتباری و صوری تحلیل می‌کند.

ب) روش مجموعه‌نگر و نظام‌مند

روش مجموعه‌نگر سعی دارد با نگاه کلان به موضوع، روابط و نسبت‌های موضوع را ملاحظه کرده و موضوع را در نظام شامل و مشمول آن شناسایی کند و از این طریق به تصویری نظام‌مند از مجموعه موضوعات دست یابد. طبق این روش، هریک از عناصر، عضوی از یک مجموعه شامل هستند که عناصر مختلف به نحو ترکیبی شکل گرفته‌اند؛ به گونه‌ای که در یکدیگر تأثیر و تأثر دارند. بر این اساس، مطالعه و ملاحظه یک عنصر به تنهایی و مستقل از دیگر عناصر، ناقص بوده و ملاحظه روابط و نسبت‌ها ضروری است.

ج) روش تکاملی و فرایندی

روش تکاملی از مقیاس و منظر «تکامل و توسعه» به موضوع می‌نگرد که علاوه بر مجموعه‌نگری، تغییر و حرکت را نیز لحاظ می‌کند. در این صورت، موضوع را به صورت یک مجموعه مرکب در حال تغییر در نظر می‌گیرد و از فرایند تغییر و تحول آن مجموعه برای هدایت آن به سمت نقطه مطلوب سخن می‌گوید. از این منظر، نظام را نمی‌بایست ساکن و ایستا فرض کرد؛ بلکه تعیین موضوعات و ترکیب آنها در نظام، متغیر و متحول است و لذا یک سیر و فرایند حرکتی پیدا می‌کند. در این صورت، مدیریت این تغییر و تحولات و راهبری حرکت در مسیر نیل به مقصد مطلوب اهمیت دارد که از طریق تصرف در نظام موجود صورت می‌پذیرد. این تصرف می‌بایست مبتنی بر محاسبات پیچیده‌ای باشد که تمام شرایط درونی و محیطی نظام را لحاظ کرده و متناسب با آن برنامه حرکت نظام را عرضه کند. برنامه حرکت موجب می‌شود که نظام در مسیر نیل به اهداف مورد نظر و وصول به مقصد مطلوب دائماً بهینه‌سازی شده و در هر مرحله تعیین جدیدی پیدا کند. بنابراین، در روش مجموعه‌نگر، عنصر «روابط و نسبت‌ها» و در روش تکاملی، عنصر «حرکت و تغییر» محوریت پیدا می‌کند.^۱

۲. سه رویکرد در تبیین «دولت اسلامی»

پیش از این در کتاب «درآمدی بر رویکردهای فقه حکومتی»^۲، مبتنی بر این سه الگوی روشی، رویکردهای موجود در فقه حکومتی را به سه گانه «فقه موضوعات»، «فقه نظامات» و «فقه سرپرستی» دسته‌بندی کرده و به تبیین این سه رویکرد و مقایسه آنها از جوانب مختلف پرداختیم. اکنون می‌توان در امتداد این سه رویکرد، سه تصویر متفاوت از «دولت اسلامی» ارائه داد که بر سه تلقی مختلف از

۱. این سه الگوی روشی، در ساحت منطق می‌تواند سه روش شناسایی و تعریف موضوع را ارائه دهد:

الف. «منطق انتزاعی» که مبتنی بر اصالت ماهیت، اشیاء را به ذوات مستقل از یکدیگر تحلیل می‌کند و سعی دارد با توصیف ذاتیات شیء به ماهیت آن پی ببرد.

ب. «منطق مجموعه‌نگر و سیستمی» که شیء را از بساطت خارج می‌کند و شیء مرکب را مورد مطالعه قرار می‌دهد و آن را درون نظام شامل با مجموعه روابط و نسبت‌هایش ملاحظه می‌کند.

ج. «منطق تکاملی» که فرایند حرکت شیء مرکب و تغییر و تحولات آن را بررسی می‌کند و با ارائه الگوی حرکت شیء تصویری واقعی‌تر از موضوع ارائه کرده و امکان تصرف و هدایت شیء را در اختیار قرار می‌دهد.

۲. درآمدی بر رویکردهای فقه حکومتی، سید محمد مهدی میرباقری، تمدن نوین اسلامی، ۱۳۹۸.

«دین» و «کیفیت حضور دین در صحنه جامعه» استوار است. مرحوم سید منیرالدین حسینی (ره) سه مقیاس «خرد، کلان و توسعه» را این‌گونه بیان کردند: «گاهی حکومت را برای پیاده کردن احکام اجتماعی می‌دانید که مردم در افعال اجتماعی‌شان به آن مبتلا هستند. مثل: عقود و ایقاعات. این‌که انفال را آباد کنند یا اموری مثل دماء و جراحات و انواع مخاصمات یا انواع تصرفاتی را که اجتماعی است و نیاز به اذن حاکم دارد؛ در این موارد نیاز به حکومت و سرپرست وجود دارد و در این شکی نیست. ولی این حکومت، حداقلی است. حال اگر دستگاه قضا را به اسلام بسپارند، ولی تصمیم‌گیری‌های کلان را واگذار نکنند! کلان یعنی نسبت بین امور و دسته‌بندی کلان آن‌ها همانند نسبت میان صنعت و تجارت، این‌که چه نسبتی امسال تخصیص دهیم تا قدرت اقتصادی جامعه اسلامی بالاتر از قدرت جامعه کفر قرار گیرد و ارزش پولش از ارزش پول آنها پایین‌تر نباشد و صیانت ارزی مسلمین را حفظ کنیم. در برابر این‌که ارزش پول مسلمین پایین نیاید مسؤول باشیم، به آن مقیاس «کلان» می‌گویند که این غیر از «توسعه» است. احکام حکومتی از این‌جا که ناظر به نسبت بین امور است، دیگر معنای «اجرا» نمی‌دهد؛ بلکه معنای «اقامه» می‌دهد. چرا؟ چون اگر پول شما ضعیف شد، «سبیل کفار بر اموال مسلمین» واقع می‌شود؛ دل‌تان بخواهد یا نخواهد، این قهری است! اگر بنیه فرهنگی شما تضعیف شد، آنها در ساختارها و نظامات موجود حاکم می‌شوند. نظامات موجود یعنی نظاماتی که در آن جامعه وجود دارد، چه متعلق به حال باشد و چه پانصد سال قبل یا پانصد سال بعد. از این‌جا کمی بالاتر برویم؛ آنجایی که حوادث «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» پیدا می‌شود، ساختارها، یعنی نظامات را عوض می‌کند، نه این‌که حاکم‌ها را عوض کند! نحوه ارتباط اجتماعی را به هم می‌ریزد، ارتباط جدید می‌آورد، موضوعات جدید می‌آورد، ارزش اجتماعی را دگرگون می‌کند. این‌جا شما «تکامل اجتماعی» - و نه اقامه - را سرپرستی می‌کنید. تکامل اجتماعی اسلام در مقابل تکامل اجتماعی کفر مقصود است. موضوع بحث ما در احکام حکومتی، «سرپرستی کمال و تنظیم نسبت‌ها» است» (ن.ک. سیدمنیرالدین حسینی، بی‌تا، جلسه ۷۱).

رویکرد «فقه موضوعات»، هسته مرکزی دین را دستورات و فرامین الهی می‌داند که فقه، آنها را در قالب احکام شرعی استنباط کرده و به مکلفین ارائه می‌کند. طبق این نگرش، هریک از افعال مکلفین، به صورت یک عنوان کلی، موضوع برای یکی از احکام تکلیفی قرار می‌گیرد و تکلیف او را مشخص می‌کند. بر این اساس، رویکرد «فقه موضوعات» در مواجهه با مقوله «دولت اسلامی»، بر عمل به احکام شرعی تأکید می‌ورزد. طبق این نگرش، از آن‌جا که «دولت اسلامی»، مجری احکام شریعت است، در عرصه‌های مختلف بر ضرورت انطباق قوانین، مناسبات اجتماعی

و تصمیم‌گیری‌های مدیریتی بر «احکام شرعی» و حفظ خطوط قرمز شریعت تأکید و پافشاری می‌شود. همچنین در مواجهه با ساختارها و نظامات اجتماعی به نفی عناصر ناسازگار با احکام شرعی حکم می‌دهند. بنابراین، رویکرد «فقه موضوعات» معمولاً بیش از رساله‌های عملیه و امتداد آن در پاسخ به مسائل مستحدثه، دستاورد دیگری برای «دولت اسلامی» ندارد و باقی مسئولیت را از آن‌جا که به عرصه اجرا و امثال احکام مربوط می‌شود، به مدیران اجرایی احاله می‌دهند. تصویر مطلوب و آرمانی از «دولت اسلامی» نزد این رویکرد، دولتی است که مدیران آن به احکام الهی - که عمده‌تاً همان احکام رساله است - پایبند باشند و خلاف شرعی صورت نگیرد.

بنابر رویکرد «فقه نظامات»، تحقق «دولت اسلامی» در صحنه مناسبات پیچیده اجتماعی، نیازمند طراحی و اجرای نظامات اسلامی است که بتواند عمل و روابط اجتماعی را مطابق با آموزه‌های دینی تنظیم کند. نظاماتی که در عرصه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بر رفتار مردم در صحنه جامعه سایه افکنده و به آن سمت‌وسو دهد. نظامات اجتماعی، بسیاری از موضوعات را به صورت هدفمند ترکیب‌سازی کرده به گونه‌ای که از طریق آنها اهداف و ارزش‌های خاصی را محقق می‌سازند. در این صورت، دین اسلام به عنوان دین خاتم می‌بایست در مواجهه با نظاماتی که مبتنی بر مبانی و ایدئولوژی باطل شکل گرفته است، نظامات اسلامی را ارائه دهد که با تحقق آنها «دولت اسلامی» و «جامعه ایمانی» پدید آید. طبق این نگرش دین صرفاً به بیان احکام و دستورات شرعی همچون رساله‌های عملیه، محدود نمی‌شود؛ بلکه دارای اهداف و مقاصدی است که از طریق مفاهیم و نظریه‌های بنیادین شریعت می‌تواند مبنای نظام‌سازی فقهی قرار گیرد. به عنوان مثال؛ نظام سیاسی، نظام اقتصادی، نظام تعلیم و تربیت و نظام سلامت از جمله نظامات اجتماعی است که ارکان «دولت اسلامی» را تشکیل می‌دهد.

رویکرد سوم یعنی «فقه سرپرستی» اساساً حقیقت دین را از جنس گزاره و آموزه‌های معرفتی نمی‌داند؛ بلکه معتقد است که جریان «هدایت و ولایت خدای متعال»، باطن دین را شکل داده و «شریعت»، نازله ولایت و مناسک تولی به آن است. ولایت الهی از طریق ولایت اولیاء و خلفای الهی بر دیگر مخلوقات جریان پیدا می‌کند. از این رو حجج الهی به عنوان ولی و سرپرست، نقش محوری را در تحقق دین ایفا می‌کنند. طبق این رویکرد، «جامعه ایمانی» جامعه‌ای است که در رأس آن، هدایت و سرپرستی اجتماعی به امام معصوم و در عصر غیبت به ولی فقیه سپرده شده باشد و حرکت جامعه نیز

در جهت ولایت الهی باشد و سعی کند تمام شؤون خود را با آن منطبق سازد. طبق این نگرش تحقق «دولت اسلامی» نیازمند درک عمیق‌تری از مفهوم «هدایت اجتماعی» است. جامعه حقیقتی نظام‌یافته است؛ اما نه به صورت ایستا و ثابت؛ بلکه با حرکت و تغییر و تحول دائمی همراه است. در این صورت، در «دولت اسلامی» می‌بایست علاوه بر ملاحظه ابعاد نظامات اجتماعی به نحو جامع و تأثیر و تأثر آنها بر یکدیگر، سیر حرکت و تغییرات آنها نیز مورد دقت قرار گیرد. تحقق «دولت اسلامی» تنها در قالب فرایند «مدیریت اجتماعی»، توسط «برنامه‌ریزی‌های گام به گام» میسر است که این سیر تکاملی در نهایت به تحقق «تمدن نوین اسلامی» منتهی می‌شود. بر این اساس، ضروری است همه ابعاد «دولت اسلامی» از ساختارها و نهادهای اجتماعی، مناسبات اقتصادی و سیاسی، حوزه علم و دانش و فناوری تحت یک مدیریت جامع به سوی اهداف و آرمان‌های اسلامی گسیل داده شود. «دولت اسلامی» در حقیقت، ابزار و نهاد اداره جامعه (به عنوان یک کل متغیر) و هدایت و سرپرستی آن به سمت مطلوب (تمدن نوین اسلامی)، ذیل «ولایت فقیه» است. این فرایند، از یک جهت شبیه «تربیت انسان» در واحد فرد است. انسان موجودی است که قوای متکثری مانند حس، عقل، فکر و خیال و... دارد؛ اما در عین حال، یک موجود واحد و به هم پیوسته و دارای یک فاعلیت و اختیار است. برای رشد و تکامل این انسان می‌بایست همه قوای او را به صورت هماهنگ تربیت نمود تا جایی که به مقام توحید رسیده و همه افعال و سکنات او در جهت واحد و به سوی قرب الهی باشد؛ «حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَأُورَادِي كُلُّهَا وَرِدًا وَاحِدًا» (دعای کمیل، مفاتیح‌الجنان). این برنامه تربیتی شامل دستورات مشترکی مثل نماز، روزه، اجتناب از محرّمات و... نیز خواهد بود؛ ولی اولاً تمامی شؤون «گرایشی، بینشی و رفتاری» او می‌بایست به صورت هماهنگ و هدفمند تحت تربیت قرار گیرد؛ ثانیاً منظومه دستورات این انسان در حال تغییر، در حال تغییر است. بنابراین، همان‌گونه که تربیت یک انسان نیازمند ملاحظه مجموعه قوای او و برنامه‌ریزی مستمر و تدریجی برای رشد او است، «دولت اسلامی» نیز جامعه را به مثابه یک «کل متغیر» موضوع تصرف خود قرار می‌دهد و با عناوین «کلی» ثابت و مستقل از یکدیگر موضوع تصرف خود قرار نمی‌دهد. این کل متغیر دارای ارکان و عناصری است که نسبت‌هایی با یکدیگر دارند و این نسبت‌ها همیشه در حال تغییر هستند که می‌بایست از طریق بهینه‌سازی و اصلاح آن‌ها به تدریج به نقطه مطلوب رسید. از این منظر، «دولت اسلامی» می‌بایست با تکیه بر معارف اسلامی، «تکامل اجتماعی» را سرپرستی کند و جامعه را به منزلگاه مقصود رساند.

تکامل اجتماعی که ماهیت آن امری تحول‌پذیر است، می‌بایست متناسب با مقدرات و ظرفیت‌های اجتماعی و تاریخی و به نحو تدریجی و مستمر هدایت شود. «جامعه» که برآیند نظام اراده‌های انسانی است که حول ولی اجتماعی گرد آمده‌اند، هنگامی در مسیر ولایت حقه گام می‌نهد و «جامعه ایمانی» شکل می‌گیرد که تصرفات حکومتی با بالاترین میزان از «پذیرش اجتماعی» همراه باشد. به رسمیت شناختن واقعیت‌های مکانی و زمانی جامعه در ارائه «برنامه» متناسب با آن مرحله، هرچند ممکن است با نظام مطلوب و آرمانی فاصله داشته باشد اما برای همراه ساختن بدنه اجتماعی چاره‌ای جز پذیرش دوران گذار نیست. با وجود تقابل و درگیری سنگین دولت اسلامی با جبهه عظیم کفر و استکبار و نفوذ گسترده «مفاهیم، ساختارها و محصولات» تمدن مادی غرب در جامعه ایمانی، هیچگاه شرایط برای تحقق تام و تمام ارزش‌ها و آرمان‌ها به نحو مطلوب مهیا نمی‌شود. در این شرایط می‌بایست تصرف در وضع موجود به نحوی باشد که جامعه با تکیه بر عقلانیت دینی خود از ساختارها و الگوهای غربی چشم پوشیده و در حرکتی آرام و پیوسته به بازبینی و ساماندهی مجدد ارکان اجتماعی خود با چشم‌انداز دینی اقدام نماید. دستیابی به این مهم جز با برنامه‌ریزی دقیق و جامع که همه شرایط و اقتضائات کشور را ملاحظه کرده باشد، ممکن نخواهد بود.

اما رویکرد «فقه موضوعات» معمولاً به مقوله تکامل اجتماعی در جامعه اسلامی توجه چندانی ندارد. این بی‌توجهی گاه در شکل افراطی آن، به انکار ضرورت توسعه و تکامل می‌انجامد و شرایط مطلوب را در مناسبات یک جامعه سنتی و گذشته‌گرا جست‌وجو می‌کند. اما بسیاری دیگر از این جریان فکری از مقوله رشد و توسعه و لوازم آن غفلت می‌ورزند و آن را بی‌ارتباط با دین تلقی کرده و به دست مسئولان اجرایی سپرده‌اند. این ساده‌انگاری در تحلیل حضور دین در مقیاس اجتماعی از آن‌جا نشأت می‌گیرد که آن را با امثال تکالیف در رفتار فردی یکسان دانسته و تفاوت‌های سه مقیاس «فردی، نظام‌مند و تکاملی» مغفول واقع می‌شود (ن.ک. سبجانی، ۱۳۸۵، ۲۷۹-۳۱۱).

۳. سه رویکرد در تبیین «فقه دولت اسلامی»

مبتنی بر دسته‌بندی پیشین، «فقه دولت اسلامی» نیز در سه مرتبه تعریف می‌شود:

امثال: فقه دولت اسلامی فقه تعیین احکام مربوط به مسئولان و مدیران اجرایی و همچنین فقه ناظر به کلیات دولت اسلامی (فقه سیاسی) است و حداکثر برای رفع تزام احکام در مقام امثال، راه‌حل‌های کلی ارائه می‌دهد.

اجرا: فقه دولت اسلامی فقه نظام‌سازی احکام شریعت و طراحی نظامات اجتماعی است.

اداره: فقه دولت اسلامی فقه اداره، هدایت و سرپرستی جامعه در همه شؤون است.

از آن‌جا که در رویکرد «فقه موضوعات»، نقش و مأموریت فقه، تنها استنباط احکام موضوعات است، مقام عمل و امثال حکم کاملاً به مکلف واگذار شده است. لذا معتقدند که شأن فقه و فقیه، دخالت در موضوع‌شناسی و یا مقام امثال حکم نیست. طبق این نگرش، دامنه «فقه دولت اسلامی» بسیار محدود می‌شود؛ چرا که اساساً شأن فقه، تعیین حکم کلی و شأن دولت، عمل و اجرا است و این دو، دو حوزه متفاوت از یکدیگر هستند. ممکن است مجریان و مدیران اجرایی نیازمند احکام اختصاصی باشند که می‌بایست در یک باب اختصاصی فقه مورد بررسی قرار گیرد. همچنین مباحث کلی ناظر به «دولت اسلامی» نیز در «فقه سیاسی» مورد بحث قرار گرفته است. از این منظر، تنها بحثی که ناظر به عینیت مطرح می‌شود، «تراحم» است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

به بیان دیگر، در اندیشه فقهی و اصولی موجود، تفکیک دو شأن فقه‌ای - اجتهادی از شأن ولایی - حکومتی امری پذیرفته شده است. هرچند به نحو مستقل و کافی به آن نپرداخته و در ساختار علم اصول، فصلی را به آن اختصاص نداده‌اند. این تفکیک را می‌توان معادل دوگانه پیش‌گفته - یعنی مقام تعیین حکم شرعی و امثال - دانست با این تفاوت که مقصود از مقام اجرا، اجرای احکام توسط حاکم است. طبق این تفکیک، شأن فقه و فقها استنباط حکم شرعی از منابع شریعت است و تحقق و اجرای احکام تابع شأن ولایت فقیه است. ولی فقیه می‌بایست در صورت امکان به اجرای احکام ثابت شریعت اقدام نماید و در صورت وقوع تراحم میان آنها، به رفع تراحم بپردازد. همچنین می‌تواند در حوزه منطقه‌الفراغ به جعل حکم ولایی اقدام نماید.^۱

در این صورت «فقه دولت اسلامی» از منظر «فقه موضوعات» بیش از ارائه احکام شرعی مبتلابه دولت به نحو احکام منفرد در قالب رساله‌های عملیه نخواهد بود. احکام و قوانین موضوعه در حوزه حکومت نیز می‌بایست مخالفت قطعی با احکام شریعت نداشته باشند.

۱. تبیین‌های دیگری از حوزه اختیارات ولی فقیه نیز وجود دارد که در این‌جا مقصود اصلی بحث نیست.

«فقه دولت اسلامی» از منظر رویکرد «فقه نظامات»، فقه طراحی نظامات اجتماعی است. دستیابی به نظام‌های فقهی شریعت در ابعاد حکومتی همچون: سیاست، فرهنگ و اقتصاد اصلی‌ترین کارکرد «فقه دولت اسلامی» است.^۱ به طور کلی، «نظام‌سازی» در دو مقام قابل طرح است:

مقام استنباط از منابع شریعت (نظام معرفتی)؛
مقام عمل، تحقق و عینیت (نظام عینی).

از آن‌جا که ماهیت «دولت اسلامی» به مقام دوم، یعنی تحقق خارجی پیوند خورده است، لذا مناسب است که «فقه دولت اسلامی» به نظام‌سازی در مقام عینیت تمرکز یابد. در این صورت، می‌توان گفت که در گام اول طراحی نظامات معرفتی شریعت در عرصه‌های مختلف توسط فقه‌های مضاف صورت می‌پذیرد. سپس در گام دوم، «فقه دولت اسلامی» با ابتنای به این نظامات معرفتی، نظامات عینی را طراحی می‌کند. بنابراین، «فقه دولت اسلامی» در امتداد فقه‌های مضاف همچون فقه سیاسی، فقه اقتصادی، فقه تعلیم و تربیت، فقه امنیت، فقه سلامت و... قرار می‌گیرد و این امتداد با دو اقدام اساسی همراه است:

۱- سیر از نظر به عمل؛ چرا که نظامات به دست آمده از فقه‌های مضاف، نظامات نظری است. تبدیل آنها به نهادها و سازوکارهای اجرایی و عملیاتی نیازمند گام دیگری است که در فقه دولت اسلامی واقع می‌شود.

۲- ترکیب‌سازی این نظامات در قالب واحدی به نام «دولت اسلامی»؛ در مرتبه نخست، فقه‌های مضاف، مستقل از یکدیگر مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌گیرند و به صورت رشته‌های تخصصی مستقل طراحی می‌شوند. اما در مقام تحقق، امتداد این استقلال امکان‌پذیر نیست. چرا که عرصه‌های مختلف دولت، متقوم به یکدیگر و ابعاد یک نهاد به اسم دولت هستند. بر این اساس، ترکیب‌سازی این نظامات اجتماعی در ضمن پیکره واحدی به نام دولت اسلامی، گام دوم این فرایند است.

۱. این‌که نظام اقتصادی اسلام، فراتر از احکام موجود در ابواب معاملات در کتب فقهی موجود است، پیش‌فرض این بحث است که در منابع متعددی از جمله کتاب اقتصادنای شهید صدر به اثبات رسیده است. لذا از تکرار این بحث خودداری می‌کنیم.

از منظر «فقه سرپرستی»، «فقه دولت اسلامی» می‌بایست علاوه بر طراحی نظامات اجتماعی، توانایی اداره و سرپرستی جامعه و مدیریت کلان نظامات اجتماعی را نیز داشته باشد. «فقه دولت اسلامی» در حقیقت، فقه تغییر در وضع موجود و رشد و تکامل آن به سوی مطلوب است. ارائه تصویر نظام مطلوب از عرصه‌های دولت اسلامی هرچند در گام نخست ضروری است؛ اما ارائه برنامه حرکت به سوی مطلوب، به گونه‌ای که شرایط و مقدرات موجود در آن ملاحظه شده باشد، مهم‌ترین کارویژه فقه دولت اسلامی به حساب می‌آید.

۳,۱. تفاوت «امثال، اجرا و اداره»

بنا بر آنچه گذشت، به اختصار می‌توان گفت که مأموریت اصلی فقه دولت اسلامی در مقیاس اول، «عمل و امثال احکام» است. در مقیاس نظامات، «تحقق و اجرای نظام احکام» و در مقیاس سرپرستی، «اداره و ولایت» است. «عمل و امثال»، مفاهیم رایجی در فقهات موجود است که مقیاس آن فردی است؛ اما «اجرای نظام احکام»، مفهومی است که در مقیاس اجتماعی و حکومتی تحقق پیدا می‌کند و با امثال احکام فردی متفاوت است. همچنین، «اداره جامعه» نیز فراتر از امثال و اجرای احکام و نظامات اجتماعی است. به عنوان مثال؛ جعل احکام و قوانین حکومتی ذیل عنوان «اداره» معنا پیدا می‌کند که با «امثال و اجرا» متفاوت است. بر این اساس، بهترین کلیدواژه برای تبیین دامنه و حوزه عملکرد «فقه دولت اسلامی»، مفهوم «اداره، سرپرستی و ولایت» است که دو مفهوم «امثال» و «اجرا» نیز در آن منحل می‌گردد.

محصول	ناظر به مقام	ویژگی اصلی	رویکردها در تعریف «فقه دولت اسلامی»
رساله‌های عملیه	عمل و امثال	ملاحظه موضوعات انتزاعی	رویکرد فقه موضوعات
نظامات اجتماعی	اجرا و تحقق نظامات	ملاحظه روابط و نسبت‌ها	رویکرد فقه نظامات
برنامه تکامل از موجود به مطلوب	اداره، سرپرستی و ولایت	ملاحظه فرایند و تکامل	رویکرد فقه سرپرستی

۳,۲. مأموریت فقه دولت اسلامی ناظر به مقام «امثال، اجرا و اداره»

چنانچه گذشت، «فقه موضوعات» از منظر روش‌شناسی، مقام امثال را برعهده مکلف می‌داند و تنها به راهکارهای کلی در باب «تزامم» در مقام امثال بسنده می‌کند. تزامم زمانی واقع می‌شود

که دو یا چند تکلیف در حق مکلف به فعلیت می‌رسد؛ اما به دلیل محدودیت قدرت مکلف انجام همه تکالیف برای او ممکن نیست و لذا می‌بایست میان آنها یکی را بر دیگری ترجیح دهد. بحث از ماهیت تراحم و مرجحات تراحم، از مباحث جدی اصول فقه متأخر ما به خصوص بعد از مرحوم شیخ انصاری(ره) و مرحوم نائینی(ره) بوده است که البته تبیین‌های مختلفی نیز پیدا کرده است. نکته حائز اهمیت این‌که بحث «تراحم» در اصول فقه، در مقیاس فردی مطرح شده است، به نحوی که اگر یک فرد به صورت اتفاقی، در موقعیت دو تکلیف قرار گرفت و عاجز از انجام هر دو بود، چه باید بکند؟! اما طرح این مسأله در مقیاس نظامات و سرپرستی چگونه است؟

ارتقاء تراحم به تعاضد

از منظر «فقه نظامات و سرپرستی» و مقیاس اجتماعی و حکومتی، این مسأله، صورت دیگری پیدا می‌کند. مرحوم سیدمنیرالدین حسینی(ره) معتقد است که اگر تراحم در مقیاس فردی اتفاقی است، در مقیاس اجتماعی و حکومتی، دائمی است! چرا که همواره مقدرات حکومتی از نیازهای اجتماعی کمتر است. بر این اساس، «دولت اسلامی» همواره در یک تراحم دائمی به سر می‌برد. چرا که مقدرات و سرمایه‌های او برای رفع همزمان همه نیازمندی‌ها کافی نیست. در این صورت نمی‌تواند همچون مرجحات باب تراحم، از میان گزینه‌ها و موارد مطرح، چند مورد را بر دیگر موارد ترجیح دهد، به نحوی که از آن چند مورد به صورت کامل رفع نیاز نموده و موارد دیگر را به صورت کامل طرد کند! به‌عنوان مثال؛ اگر دولت، بودجه محدودی برای حمل و نقل دارد، نمی‌تواند آن‌ها را تنها به چند استان بزرگ‌تر اختصاص دهد و دیگر استان‌ها را به صورت کامل محروم سازد! بلکه می‌بایست به همه استان‌ها اما به نسبت، بپردازد. بر این اساس، می‌توان گفت که در مقیاس حکومتی، تراحم دائمی است و رفع آن، نیازمند «الگوی تخصیص» است و نه ترجیح بعضی اطراف بر بعضی دیگر. مرحوم حسینی(ره) برای این نحوه از تراحم دائمی، اصطلاح «تعاضد» را به کار می‌گیرند. «تراحم»، وجود دو دستور نسبت به یک مورد و مصداق برای یک مکلف است. همانند: نماز بخوان! انقذ الغریق! موضوع این دو حکم با همدیگر هرگز مزاحمتی ندارند! موضوع صلّ، موضوعی است مستقل و موضوع انقذ غریق و وجوب حفظ جان دیگر هم موضوع مستقلمی است. این‌گونه نیست که هرگاه انسانی بخواهد جان کسی را نجات دهد، همان زمان هنگام قضا شدن نماز باشد و همان زمان هم فرد نماز نخوانده باشد!... لذا تراحم به صورت اتفاقی در مورد و مصداق پیش

می‌آید. ولی «الگوی تخصیص» به این معنا است که اکنون به هر موضوعی چه سهمی بدهم که به نفع اسلام باشد و دستور خدا را اطاعت کرده باشم؟ این پانصد کار در آن واحد مقابل همدیگر قرار دارند و من باب تراحم موردی نیست؛ بلکه کار تنظیم نظام در سطوح مختلف است. حتماً همیشه به صورت موضوعی امور مختلفی هستند که باید به وحدت برسند. در این موارد «الگوی تخصیص» همان «تعاضد» می‌شود و این اشتباه است که تراحم بگوییم. آن‌ها مزاحم که نیستند؛ بلکه می‌خواهند بر روی هم یک متوجه واحد بدهند و ترکیب یک امر را محقق کنند. این تعاضد است و تراحم نیست» (ن.ک. سید منیرالدین حسینی، همان، جلسه ۷۸).

از منظر ایشان برای به دست آوردن قواعد نسبت میان موضوعات به علم اصول فقه احکام حکومتی نیاز است: «بنابراین به علم اصولی نیاز است که بخواهد نسبت بین موضوعات را ملاحظه کند. در تراحم، فقط نسبت بین متزاحمین ملاحظه می‌شود و نظام نسبت ملاحظه نمی‌شود. یعنی اصول تعاضد، اصول استنباط و احراز تعاضد نیاز است» (همان).

بازگشت تراحم به مقام جعل شارع مبتنی بر شأن شارع در مقام مخاطب

آیت‌الله سید احمد مددی بر پایه تحلیل از «شأن شارع»، بازگشت تراحم را به تعارض می‌دانند. درحقیقت فارق بین تراحم و تعارض این است که آیا تنافی واقع شده، مورد لحاظ شارع بوده است یا خیر؟ اگر شارع مقدس، در مقام جعل و تشریح، آن را لحاظ کرده باشد، حقیقت این تنافی، «تعارض» است و اگر مورد لحاظ شارع در مقام جعل نبوده و تنافی در مقام امتثال واقع شده، «تراحم» است. به‌عنوان مثال؛ هنگامی که میان نماز اول وقت و نماز جماعت تنافی واقع می‌شود، اگر احراز کردیم که این تنافی و نسبت میان این دو حکم، مورد لحاظ شارع در مقام جعل بوده است، می‌بایست میان این دو حکم جمع کنیم و در اطلاق یکی از این دو حکم تصرف کنیم و بگوییم: نماز اول وقت مستحب است؛ اما می‌توان آن را برای نماز جماعت به تأخیر انداخت. اما اگر مورد لحاظ شارع نباشد، تراحم در مقام امتثال است و اطلاق هر دو حکم محفوظ خواهد بود و می‌بایست به مرجحات باب تراحم عمل کرد. بیان ایشان چنین است: طبق این تفکر در باب مستحبات، نماز اول وقت و نماز جماعت در غیر اول وقت با هم تعارض دارند و دلیل نماز اول وقت و نماز جماعت هر دو اطلاق دارد. با بررسی ادله پی می‌بریم که نماز جماعت مهم‌تر است. لذا بین این دو اطلاق چنین جمع می‌کنیم: «یستحب الصلاه فی أول الوقت إلا أن أراد الجماعه فی ثانی الوقت». ما

در اصول از این «إلا» تعبیر به تخصیص می‌کنیم. این تخصیص، در لسان روایت نیست؛ اما در فتوا آمده است. در اصطلاح اصولیون متأخر شیعه، این کیفیت جمع، «تزامم» نام گرفت و گفتند: مقنن به مقام «امثال» نظر ندارد؛ بلکه مقنن به دو عنوان نماز اول وقت و نماز جماعت امر می‌کند که دو عنوان مستقل هستند. حال اگر من در صحنه خاصی نتوانستم هردو را اتیان کنم، با شواهد، دلیل جماعت را ترجیح می‌دهم (ن.ک. مددی، بی تا: ۳۹).

بنابراین ریشه اختلاف بین التزامم و تعارض به مقام و شأن شارع باز می‌گردد که آیا در هنگام جعل، مقام امثال را نیز لحاظ کرده است یا خیر؟ پاسخ به این سؤال منوط به این است که شأن شارع را در تخاطب چه بدانیم؟! شأن شارع «عبد و مولای عرفی» است یا «قانونگذاری»؟ آیت‌الله مددی با بررسی هریک از این دو شأن به لوازم آنها در ملاحظه مقام امثال می‌پردازد. اگر شأن شارع را «عبد و مولای عرفی» بدانیم از آن‌جا که همه وجود عبد و تعلقات او، ملک مولا است، مولا بر همه شؤون عبد سیطره دارد و همه شؤون را ملاحظه می‌کند. در نتیجه التزامم به تعارض مبدل می‌گردد. اما اگر شأن شارع را «قانونگذاری» بدانیم، تصور اولیه این است که شأن قانونگذار صرفاً تعیین قانون است و نمی‌توان گفت که همه انسان‌ها مملوک قانونگذار هستند. لذا مقام امثال، ملحوظ قانونگذار نیست. در نتیجه التزامم از تعارض تفکیک می‌شود. اما با دقت بیشتر می‌توان گفت به لحاظ «فضای انسجام قانونی»، قانونگذار نسبت میان احکام را لحاظ کرده است و در نتیجه التزامم نیز به مقام جعل شارع رجوع می‌کند. از منظر ایشان، التزامم معنای دیگری پیدا می‌کند. اگر تنافی دو دلیل به لحاظ مفاد دلیل لفظی بود، تعارض است؛ اما اگر تنافی از جهت اطلاق دو دلیل بود، «تزامم» است و هردو در مقام جعل شارع ملحوظ است.

بر مبنای مختار، شأن شارع، نه «عبد و مولای عرفی» است و نه «قانونگذاری»؛ بلکه «ولایت و سرپرستی» است^۱ که همه شؤون عبد را فرا می‌گیرد. در این صورت این گونه نیست که مقام امثال از تحت ولایت الهی خارج باشد. در نتیجه احکام شریعت بر مقام امثال و تحقق حکم نیز نظارت دارد. این نکته، ریشه در مبنای دین‌شناسی دارد که حقیقت دین را «ولایت الهی» می‌داند که در مرتبه بعد، مناسکی پیدا می‌کند که «شریعت» نام دارد. بر این مبنای، «شریعت»، مناسک تولی به

۱. آیت‌الله مددی نیز معتقدند که شأن اصلی شارع، «ولایت» است. لذا ولایت را پشتوانه «قانون» می‌دانند.

ولایت الهی و مجاری تحقق آن است. در نتیجه اگر ولایت الهی جامع و فراگیر است، شریعت نیز می‌بایست جامع و فراگیر باشد و همه شؤون فردی و اجتماعی انسان را از جمله مقام امتثال، اجرا و اداره را در برگیرد.

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که از منظر «فقه سرپرستی»، در «فقه دولت‌سازی» تراحم‌های عرصه عینیت می‌بایست همچون «تعارض»، به مقام جعل و لحاظ شارع ارجاع داده شود و نسبت میان ادله استنباط شود و به شارع مستند گردد. از این رو ساختارها و برنامه‌های دولت اسلامی همگی می‌بایست پشتوانه فقهی داشته باشد و در امتداد تفقه دینی، به حجیت برسند.

آیت‌الله ابوالقاسم علی‌دوست نیز مقام تراحم را از شؤون فقه حکومتی می‌دانند که نیازمند بررسی فقهی است: «در فقه حکومتی عمده‌ترین کار فقیه همانا استنباط مقام اجرا است. در فقه حکومتی ما یک چارچوب و یک ابزار تعریف می‌کنیم و در این راه اولاً باید بپذیریم که مرحله اجرا به خودی خود استنباط می‌خواهد و البته این کار، کار فقیهان است و کار مدیران نیست. زیرا به اطلاعات گسترده از نظر شارع مقدس و نصوص دینی نیاز دارد. به‌عنوان مثال؛ ما این حکم را داریم که ورود دولت یا هر نهاد دیگری به حریم خصوصی دیگران حرام است. حال اگر این حکم تراحم پیدا کند با وظیفه دولت برای تأمین امنیت شهر و این که فردی در درون خانه‌ای برای بر هم زدن امنیت مردم آماده می‌شود و تدارک می‌بیند، آیا باز هم دولت حق ورود به حریم این خانه را ندارد؟ این جا تراحم پیش می‌آید و فقه حکومتی باید پاسخ چنین احکامی را داشته باشد و لذا فقه حکومتی در مسائل اجرایی احکام نیز باید ورود کند» (علی‌دوست، ۱۳۹۰). همچنین ایشان نیز در کتاب فقه و مصلحت، احتمال ارجاع تراحم به تعارض را بررسی کرده‌اند (همو، ۱۳۹۴: ۲۵۳).

بنابر آنچه گذشت می‌توان مسأله تراحم در عینیت را چنین جمع‌بندی کرد که مسأله تراحم با صورت‌بندی موجود، با «فقه موضوعات» تناسب دارد که در مقیاس فردی و به نحو موردی است. اما از منظر «فقه نظامات و سرپرستی»، تراحم به «تعاضد» تبدیل می‌گردد که نیازمند «الگوی تخصیص» و «برنامه توسعه و تکامل» است. از دو منظر می‌توان ارجاع تراحم به تعارض و یا مقام جعل شارع را اثبات کرد:

۱. همچنین استاد علی‌دوست اصطلاح «تعاضد هرمی و حلقوی» را درباره مجموع ادله به کار می‌برند.

۱. دائمی بودن تزامم در مقیاس فقه دولت اسلامی؛ چنانچه مرحوم نائینی و دیگر اصولیون نیز بر این نکته اذعان کرده‌اند که اگر تزامم دائمی شد، به تعارض تبدیل می‌گردد.^۱

۲. شأن ولایت و سرپرستی شارع؛ که در نتیجه، مقام امتثال و اجرا نیز مورد لحاظ شارع بوده است. بنابراین، «فقه دولت اسلامی» می‌بایست درصدد دستیابی به «الگوی تخصیص» و «برنامه تکامل» باشد و تحقق این امر نیازمند ارتقاء روش تفقه است.^۲



۴. محصول فقه دولت اسلامی ناظر به مقام

«موجود، مطلوب، تکامل»

«فقه دولت اسلامی» از منظر رویکرد «فقه موضوعات» تنها به احکام مبتلا به دولت اسلامی می‌پردازد؛ اما در رویکرد «فقه نظامات» تصویر از نظامات مطلوب نیز ارائه می‌شود. در

رویکرد «فقه سرپرستی» علاوه بر نظامات مطلوب، برنامه تکامل و انتقال از موجود به مطلوب نیز ارائه می‌شود. نکته حائز اهمیت، سنخ احکام در «فقه دولت اسلامی» است. رویکرد «فقه موضوعات» و برخی پیروان «فقه نظامات»^۳، فقه را تنها در احکام تکلیفی محدود می‌کنند. اما

۱. «و آخری: یکون التزامم لأجل اتفاق وقوع التلازم بین متعلق حکمین، بمعنی أنه اتفاق الملازمه بین امتثال أحد حکمین لمخالفه الآخر، فلو كانت الملازمه بینهما دائمیة یندرجان فی صغری التعارض، لامتناع تشریح حکمین یلزم من امتثال أحدهما مخالفه الآخر دائماً كما لو فرض أنه قام الدلیل علی وجوب استقبال القبلة و حرمة استدبار الجدی فی القطر أذی تكون القبلة فی نقطه الجنوب - کالعراق - فانّ الدلیلین یتعارضان لا محاله و ذلك واضح. و رابعه: یکون التزامم لأجل اتفاق وقوع المضاده بین المتعلقین، كما لو اتفقت نجاسه المسجد فی وقت الصلاة، فلو كانت المضاده دائمیة یخرج عن باب التزامم» (نائینی، ۱۳۷۶، ۴: ۷۰۸).

۲. از دیگر مباحثی که پیرامون تزامم در سه الگوی روشی قابل طرح است، بحث «قدرت مکلف» است. چرا که تحلیل از «قدرت» در سه مقیاس: ۱. فردی ۲. اجتماعی ۳. حکومتی متفاوت می‌شود. تبیین این مطلب را به مجال دیگری موکول می‌کنیم.

۳. به‌عنوان نمونه؛ آیت‌الله محسن اراکی شریعت را با احکام تکلیفی یکسان می‌دانند و فقه اجتماعی را ناظر به احکام تکلیفی و حلال و حرام پیگیری می‌کنند (ن.کصادقی و همکاران، بی‌تا: ۱۷).

برخی حامیان «فقه نظامات» و «فقه سرپرستی»، شریعت را اعم از احکام «تکلیفی، توصیفی و ارزشی» می‌دانند. در ادامه به طرح دیدگاه دو صاحب‌نظر اصلی در «فقه نظامات» و «فقه سرپرستی» می‌پردازیم و سعی خواهیم کرد «فقه دولت اسلامی» را مبتنی بر مبانی آنها تبیین نماییم:

۴,۱. «نظریه‌های بنیادین در مذهب»، از منظر شهید صدر(ره)

مرحوم شهید صدر معتقد است اسلام در عرصه‌های مختلف، علاوه بر احکام، دارای مذهب است که از این طریق، امکان تنظیم حیات اجتماعی را پیدا می‌کند. ایشان مذهب را این‌گونه تعریف می‌کند: «أَنَّ الْمَذْهَبَ الْاِقْتِصَادِيَّ لِلْمَجْتَمَعِ عِبَارَةٌ عَنِ الطَّرِيقَةِ الَّتِي يَفْضَلُ الْمَجْتَمَعُ اتِّبَاعَهَا فِي حَيَاتِهِ الْاِقْتِصَادِيَّةِ وَحَلِّ مَشَاكِلِهَا الْعَمَلِيَّةِ» (صدر، ۱۴۲۱، ۳: ۴۱۸). «مذهب» یک لایه عمیق‌تر و بنیادی‌تر از احکام است و احکام به عنوان روینایی است که ریشه در مذهب دارد. خود «مذهب» را می‌توان دارای دو مرتبه دانست: نظریه‌ها^۱ و مفاهیم بنیادین^۲.

۱. «لابدٌ للفقه من أن يكون كما كان علي يد هؤلاء العلماء الذين كانوا حريصين علي أن يعكسوا كل ما يستجد من وقائع الحياه علي الشريعة ليأخذوا حكم الشريعة، لابدٌ أيضاً من أن هذه العمليه تسير اقلياً كما سارت اقلياً في البدايه. هذا من الناحيه الاقبيه. من الناحيه العموديه أيضاً لابدٌ من أن يتوغل هذا الاتجاه الموضوعي في الفقه، لابدٌ وأن يتوغل، لابدٌ وأن ينفذ عمودياً، لابدٌ وأن يصل إلى النظريات الأساسية، لابدٌ وأن لا يكتفي بالبناءات العلويه بالتشريعات التفصيليه، لابدٌ وأن ينفذ من خلال هذه التشريعات التفصيليه، من خلال هذه البناءات العلويه إلى النظريات الأساسية التي تمثّل وجهه نظر الإسلام؛ لأننا نعلم أن كل مجموعه من التشريعات في كل باب من أبواب الحياه ترتبط بنظريات أساسيه، ترتبط بتصورات رئيسيه، أحكام الإسلام، تشريعات الإسلام، في مجال الحياه الاقتصاديه ترتبط بنظريه الإسلام، بالمذهب الاقتصادي في الإسلام. أحكام الإسلام في مجال النكاح والطلاق والزواج وعلاقات المرأه مع الرجل، ترتبط بنظرياته الأساسية عن المرأه والرجل ودور المرأه والرجل. هذه النظريات الأساسية التي تشكّل القواعد النظرية لهذه الأبنيه العلويه، لابدٌ أيضاً من التوغل إليها، لا ينبغي أن ينظر إلى ذلك بوصفه عملاً منفصلاً عن الفقه، بوصفه ترفاً، بوصفه نوع تفنن، بوصفه نوع أدب، ليس كذلك، بل هذا ضروره من ضرورات الفقه، لابدٌ من النفاذ، لابدٌ من التوغل عمودياً أيضاً إلى تلك النظريات ومحاوله اكتشافها بقدر الطاقه البشريه... المنهج الموضوعي في التفسير على ضوء ما ذكرناه ... هو الطريق الوحيد للحصول على النظريات الأساسية للإسلام وللقرآن تجاه موضوعات الحياه المختلفه» (صدر، ۱۴۲۱) ۳۸-۳۹.

۲. به نظر می‌رسد در اندیشه شهید صدر، «مفاهیم» همان «نظریه‌ها» هستند یا این‌که مفاهیم، بخشی از نظریه است و نظریه اعم از مفاهیم است: «المفاهيم تساهم في العمليه: ويمكننا أن نضع إلى صف الأحكام في عمليه الاكتشاف: المفاهيم التي تشكل جزءاً مهماً من الثقافه الإسلاميه. ونعني بالمفهوم: كل رأى للإسلام أو تصور إسلامي

قواعد و احکام تجویزی در موضوعات مذهب: این‌که در اندیشه شهید صدر، «نظریه» جزئی از «مذهب» و لایه زیرساختی آن است یا پشتوانه مذهب است، به صورت مختلفی تعبیر شده است که البته این اختلاف، ثمره عملی چندانی نیز ندارد. آنچه اهمیت دارد این است که ایشان در یک سطح، مفاهیم و نظریه‌های کلان نسبت به هستی، انسان، معرفت، جامعه و تاریخ را پشتوانه و زیربنای احکام مذهب می‌داند و معتقد است مذهب که روش، منهج و طریق تنظیم حیات اجتماعی است، ریشه در این نظریات و مفاهیم دارد. بنابراین، شهید صدر، دستیابی به مکتب یا مذهب‌های دینی را برای تنظیم حیات اجتماعی ضروری می‌داند که مفاهیم و نظریه‌های بنیادین، لایه زیرساختی آن را تشکیل می‌دهند. این مفاهیم و نظریه‌ها که زیربنای احکام حکومتی و ولایی در منطقه‌الفراغ قرار می‌گیرند، جنس آنها با احکام تکلیفی متفاوت است و از سنخ گزاره‌های توصیفی است. نظریه‌هایی که نگاه و منظر اسلام را نسبت به هستی، جامعه، انسان، معرفت و... مشخص می‌کند. بر این اساس، «فقه دولت اسلامی» برای تنظیم امور اجتماعی در حوزه منطقه‌الفراغ نیازمند چیزی بیش از احکام تکلیفی است و آن، «مذهب اجتماعی» است که زیربنای احکام و قوانین

یفسر واقعاً کونیاً أو اجتماعياً أو تشريعياً. فالعقیده بصله الكون بالله تعالى و ارتباطه به تعبیر عن مفهوم معین للإسلام عن الكون. والعقیده بأن المجتمع البشري مرّ بمرحلة فطره و غریزة قبل أن یصل إلى المرحلة التي یسود فيها العقل و التأمل تعبیر عن مفهوم إسلامی عن المجتمع. و العقیده بأن الملكیه لیست حقاً ذاتياً وإنما هی عملیه استخلاف تعكس التصور الإسلامی الخاص لتشریح معین، وهو الملكیه للمال، فإن المال فی المفهوم الإسلامی كله مال الله والله یستخلف الأفراد أحياناً للقیام بشأن المال، و یعبّر عن هذا الاستخلاف تشريعياً بالملكیه. فالمفاهیم إذن وجهات نظر و تصورات إسلامیه فی تفسیر الكون و ظواهره أو المجمع و علاقاته، أو أى حکم من الأحكام المشترعه، و هی لذلك لا تشمل علی أحكام بصوره مباشره، ولكنّ قسماً منها بالرغم من ذلك یشفعنا فی محاولتنا للتعرف علی المذهب الاقتصادی فی الإسلام، وهو ذلك القسم من المفاهیم الإسلامیه الذى یصل بالحیاه الاقتصادیه و ظواهرها أو بأحكام الإسلام المشترعه فیها» (صدر، همان، ۳: ۴۳۹).

۱. «المذهب الاقتصادی بنظریاته و قواعد...» (همان: ۴۲۶). فإنّ المذهب هو مجموعه من النظریات الأساسیه التي تعالج مشاكل الحیاه الاقتصادیه» (همان: ۴۲۴). این بیان نشان می‌دهد که مذهب، مشتمل بر احکام شرعی است به علاوه ارزش‌ها، اهداف و مفاهیم آن: «وإذا كانت كل ألوان النشاط فی الحیاه الاقتصادیه خاضعه لقضیه الحلال و الحرام بما تعبّر عنه هذه القضیه من قیّم و مثل فمن حقّ البحث فی الإسلام أن یدعونا إلى التفكير فی استخلاص و تحدید المذهب الاقتصادی، الذى تعبّر عنه قضیه الحلال و الحرام بقیّمها و مثلها و مفاهیمها» (همان).

اجتماعی قرار گرفته و مبتنی بر معارف دینی، به آن نظم و انسجام می‌بخشد و عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی را سامان می‌دهد.

امروزه ایده‌های مختلفی در نظام‌سازی فقهی مطرح شده است که با ایده مرحوم شهید صدر(ره) متفاوت است. برخی دیگر از فقها با الگوهای دیگری سعی در طراحی و تنظیم نظامات اجتماعی داشتند که از جمله این ایده‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

نظام‌سازی از طریق نظریه‌ها و اندیشه‌های مبنایی دین؛^۱

نظام‌سازی از طریق مبنا قرار دادن یک موضوع جامع مانند: «جامعه» یا «حکومت دینی»؛

نظام‌سازی از طریق سنخ‌جدیدی از مکلف مانند: «جامعه» و «حکومت»؛

نظام‌سازی از طریق الگوی طبقه‌بندی ادله؛

نظام‌سازی از طریق اعتبارات قانونی؛

نظام‌سازی از طریق عناوینی همچون ملاکات، مقاصد شریعت و مصلحت.

۴،۲. «سرپرستی تکامل اجتماعی» از منظر مرحوم حسینی(ره)

از منظر مرحوم حسینی احکام حکومتی ناظر به «نظامات و تکامل اجتماعی» است: «احکام حکومتی موضوع نظر ما، این دو دسته است: «کلان و توسعه» که نقش اصلی حفظ بیضه اسلام در موازنه قوا در مقیاس جهانی آن‌جا است. یعنی پرچم اسلام در برابر پرچم کفر. در مقیاس «خرد» برخورد شما با فساق است؛ اما در مقیاس «توسعه»، مقابله شما با مشرکین و کفار است، آن هم نه با افراد؛ بلکه با نظامات آن‌ها است. نظام شما در مقابل آن‌ها در موازنه برابر یا برتر و یا پایین‌تر قرار دارد. حفظ بیضه اسلام آن‌جا موضوعیت پیدا می‌کند. مرتبه نازل‌ترش، حفظ کیان «سیاسی، اقتصادی و فرهنگی» است؛ ولی برتری قدرت کل در توسعه معنی می‌دهد» (ن.ک. حسینی، همان، جلسه ۷۲).

مرحوم حسینی استنباط سه دسته احکام «ارزشی، توصیفی و تکلیفی» را به عنوان احکام حکومتی که جامعه را به سمت مطلوب راهبری کند، ضروری می‌داند. جامعه به عنوان یک کل

۱. دیدگاه مرحوم شهید صدر(ره) نیز ذیل این مورد قرار می‌گیرد.

متغیر نیازمند سه دسته حکم «جهت، مقومات و تناسبات» است و از طریق این سه دسته حکم می‌توان حرکت جامعه را هدایت و سرپرستی نمود:

الف. حکم جهت: «حکم جهت» حکمی است که جهت حرکت کل جامعه را که برابند همه لایه‌ها و ابعاد اجتماعی است، مشخص می‌کند و آن، «اعتلای اسلام و تقویت جبهه ایمان در مقابل کفر» است. این حکم برای کل جامعه منجز است و همه عناصر جامعه هریک به حسب جایگاه خود، مکلف به این حکم هستند. از خصوصیات حکم جهت، این است که همواره منجز است و هیچ‌گاه ساقط نمی‌شود. یعنی هر فردی از افراد جامعه به نحوی مکلف به این تکلیف هستند و هیچ‌گاه این تکلیف، از آن‌ها ساقط نمی‌شود. حکم جهت، به همه افعال جامعه و دیگر احکام و قوانین جهت می‌دهد و عامل هماهنگی آن‌ها است.

ب. احکام مقومات: مرتبه بعد از حکم جهت، «احکام مقومات» است. احکام مقومات در حقیقت مؤلفه‌های اصلی و ارکان تحقق جهت است. احکام مقومات، مشخص می‌کند که در هریک از حوزه‌های مختلف اجتماعی، عناصر اصلی تحقق جهت چیست؟ ایشان تأکید دارند که دستیابی به مقومات حکم، غیر از علت حکم است و به بیان تفاوت این دو پرداخته‌اند.^۱ «احکام مقومات» در حقیقت، نظام مطلوب شارع مقدس ناظر به تکامل امت اجتماعی است: «سؤال: آیا وقتی نسبت به تکامل تاریخ، احکامی ارزشی را توصیف می‌کنیم، یعنی نظام مطلوب را هم از همین فلسفه تاریخ می‌گیریم؟ مرحوم حسینی: نسبت به «امت» و «تکامل»، بله. اگر موضوعش را «تکامل» قرار دهید، بله. یعنی موضوعش در موازنه قوا چیست؟ این که دست ما برتر از دست کفر باشد یا دست کفر برتر از دست ما باشد یا حداقل مساوی باشد! این در اصل جهت است. در مرتبه پایین‌تر از تناسب جهت، یعنی «تخصیص‌های کلان»، قدرت «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» کدام یک را اصل قرار دهیم؟ جنگ را براساس چه چیزی تعریف کنیم؟ به‌عنوان مثال؛ بگوییم که جنگ بر سر نفت است یا جنگ بر سر یک قرارداد فرهنگی است؟ یا به خاطر یک قرارداد

۱. «احکام توصیفی در آن‌جا که باید و نباید را مشخص می‌کند، به این معنا نیست که بخواهیم از توصیف، علت را دست پیدا کنیم. نخیر. علت را هم نمی‌دانیم. بر فرض که یک دسته، علت سیاستگذاری یک حاکم را ندانند ولی ملتزم به آن باشند. علت ممکن است ذکر نشده باشد ولیکن مقوم حکم هست» (همان، جلسه ۷۴).

سیاسی است؟ این مرتبه بعد است. اول در موازنه، استراتژی و خط و محور اصلی جهت‌گیری برای کل امت را معین کنید» (همان، جلسه ۷۲).

ج. احکام تناسبات: در مرتبه بعد از حکم جهت و احکام مقومات، به «احکام تناسبات» می‌رسیم که در حقیقت سازوکارهای تحقق جهت و مقومات را در شرایط زمانی و مکانی خاص مشخص می‌کند. به بیان دیگر، این دسته احکام، حلقه واسطه بین احکام «جهت و مقومات» با عینیت است. از این رو، «احکام تناسبات» احکام متغیری هستند که به حسب شرایط، تغییر می‌کنند. یک تفاوت عمده میان احکام «تناسبات» با دو دسته احکام پیشین این است که احکام «جهت و مقومات» به شرایط اجتماعی معلق نیست و به نحو تنجیزی در شریعت جعل شده است؛ اما احکام «تناسبات» تعلیقی است و شرایط اجتماعی در آن اثرگذار است. آیا «سنخ اقتضاء در «احکام جهت»، تعلیقی است؟ خیر. آیا اقتضاء در نسبت با «احکام مقومات» تعلیقی است؟ آن هم تعلیقی نیست. البته هم «جهت» و هم «مقومات»، در نظام ولایت به معنای اقتضای ذاتی نیست؛ نه اقتضای تکوینی و نه تعلیقی است. ولی اقتضای مرتبه سوم که شامل «تناسبات» است که روی آنها مناسک و افعال خارجی تنظیم می‌شود، نمی‌تواند تعلیق به کمیات و تناسبات عینی نداشته باشد. این قسمت سوم، ضروری است که عینیت در آن حاضر باشد» (همان، جلسه ۷۱).

بر این اساس، احکامی که جهت و نظام مطلوب تکامل اجتماعی را تصویر می‌کند، نمی‌تواند از اقتضائات عینی و شرایط اجتماعی متأثر باشد. «آیا می‌توان جهت‌گیری را از مقدرات تعریف کرد؟ خیر. جهت از «اعتقاد بالله و الیوم الاخر» به دست می‌آید. اگر بگوییم جهت از مقدور به دست می‌آید، شکی نیست که ما باید قمر مصنوعی آمریکا شویم! و همه مطامع آن‌ها را بپذیریم! باید فرهنگ آن‌ها را بپذیریم! همیشه تاریخ نیز همین‌گونه است!» (همان، جلسه ۷۲).

از ترکیب احکام «جهت، مقومات و تناسبات»، نظامات و برنامه تکامل اجتماعی به دست می‌آید. «بنابراین، احکام اجتماعی به معنای سرپرستی «تکامل جامعه» است که به وسیله آن، نظامات اجتماعی ایجاد می‌شود و احکام «تنظیم نسبت‌ها» که ساختارهای اجتماعی به وسیله آن می‌چرخد، هر دوی این‌ها از موضوعات خاص نظام هستند نه شخص حاکم. نظام، هم در تشخیص کمیات حضور دارد و هم در تصمیم حضور دارد. البته تصمیماتی که شخص محور می‌گیرد، تصمیماتی است که محوری است، ولكن مسبق به چه چیزی است؟ به تشخیصی که

برای او از نظام برمی‌آید. این تصمیمات حاکم بر چه چیزی هستند؟ بر جریان نظام برای اجرا. موضوع، «تکامل نظام» است، نه اجرای حدود. «تکامل نظام» یعنی در موازنه قدرت «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» رهبری توسعه قدرت به دست اسلام باشد. حداقل سهم آن بالا برود و به نسبت در حال افول نباشد» (همان، جلسه ۷۴).

«سرپرستی تکامل اجتماعی»، فقه را در مقیاس «حادثه‌سازی» ارتقا می‌بخشد که بسیار فراتر از «پاسخگویی به مسائل مستحدثه» و حتی «تنظیم نظامات اجتماعی» است. «محدث حادثه بودن بالاتر از معادلات توزیع «قدرت و ثروت و اطلاع» است. همواره بخش هماهنگ‌سازی «توزیع قدرت، توزیع اطلاع و توزیع ثروت» به تبع تغییر مقیاس انجام می‌گیرد. تغییر مقیاس منشأ پیدایش حوادث، یعنی نظامات جدید می‌شود. فرقی ندارد که در علوم حسی و تجربی باشد که نظامات جدید حسی همانند صنایع به وجود بیاید یا این که در علوم عقلی یا در علوم اجتماعی یا در عمومی باشد که از نقل استفاده می‌کنند. «رهبری تکامل» در آن‌جا پیدا می‌شود که تغییر مقیاس در دنیا به دست ما باشد نه دیگران؛ یعنی به دست اسلام باشد و به دست کفر نباشد.... این‌ها مسائلی هستند که شما بعد از تشکیل حکومت با آن برخورد می‌کنید. مهم این است که آیا ما با ابزاری که کفار برای اداره ساخته‌اند، منفعل برخورد کنیم؟ بله. وقتی حکومت دست ما نباشد و بخواهیم «پاسخگو» به مسائل افراد شویم، حضور در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری نداشته باشیم، با معیارهای ما کسی اندازه‌گیری نخواهد کند، مجبور هستیم که احکام عمومی شرع را بیان کنیم. اما در یک مقیاس بالاتر، احکامی که مبدأ پیدایش تکامل در کارشناسی‌ها می‌شود، این، حرف دیگری است» (ن.ک. همان، جلسه ۷۷).

نکته حائز اهمیت در این نظریه این است که «احکام مقومات»، نیاز نیست که محدود به گزاره‌های انشائی و تکلیفی باشد؛ بلکه سنخ این دسته احکام با گزاره‌های توصیفی تناسب بیش‌تری دارد. «لازمه‌اش نیز این می‌شود که آیات الاحکام منحصر به پانصد و خورده‌ای آیه نباشد. آیات توصیفی که فلسفه تاریخ و تکامل عالم را براساس تکامل ارسال رُسل بیان کرده، آن‌ها نیز دخیل شوند. چگونه می‌توان از توصیف، تکلیف استخراج کرد و به خدا نسبت داد؟ این کار علم اصول استنباط احکام حکومتی است که بگوید: اگر توصیف مکرر شد و مشعر به بیان سنت و علت شد، نسبت به کل جامعه تکلیف‌آور است» (همان، جلسه ۷۱).

مرحوم حسینی، بیان «احکام مقومات» در گزاره‌های توصیفی را به قوانین اساسی و سیاست‌گذاری‌های کلان تشبیه می‌کند که هرچند گزاره‌های انشائی نیستند؛ اما بر بسیاری از احکام و قوانین خرد حاکم هستند. «لسان باید در «قانون اساسی» کشورها از قبیل مقررات حقوقی یا راهنمایی و رانندگی در بخش ساده‌اش نیست... این‌ها یک نحوه طلب و امر و نهی در آن است. موضوعاتی است که موضوعاً بیان امور کلی حاکم بر حرکت است. مانند: سیاست‌گذاری در برنامه‌ریزی. سیاست‌های مرحله‌های مختلف با برنامه قطعاً فرق دارد. خط‌مشی‌هایی که متناسب با مراحل است، با برنامه‌ای که درباره تخصیص نسبت به امور جزئی است، فرق دارد. همچنین خود سیاست‌ها با قانون اساسی فرق دارد. قانون اساسی شالوده پیدایش تصمیم را در یک کشور نسبت به موضوعات مختلف با خطوط اساسی بیان می‌کند که ممکن است ده‌ها دوره برنامه‌ریزان برنامه‌ریزی کنند و همگی از آن قانون اساسی تبعیت کنند و تخلف نکنند. یعنی همگی از قانون اساسی معنای «باید» بفهمند. فرض کنید یک اصل قانون اساسی می‌گوید: منشأ قوا، آراء ملت تحت ولایت ولی فقیه است. این خصوصیتی را که برای پیدایش تصمیم شرط می‌کند، کار باید و نباید را در پیدایش تصمیم می‌کند، هرچند لسانش، لسان فرمان نیست» (ن.ک. همان، جلسه ۷۴).

بنابراین، «احکام جهت» بر «احکام مقومات و تناسبات» حاکم است و «احکام مقومات» نیز بر «احکام تناسبات» که ناظر به شرایط و موضوعات خاص است، حاکم است. «تفاوتی که در این بحث به دست آوردیم این‌که موضوع امر و نهی می‌تواند نحوه امر و نهی‌اش، به حسب مرتبه‌اش، فرق داشته باشد. اگر موضوعش از قبیل موضوعات خاص شد مثل: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِلدُّلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» (اسراء: ۷۸) می‌شود. اگر موضوعاتش موضوعات عام شد، مثل «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱) می‌شود. حال باید دقت کرد که آیه «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» اصل حاکم است و آیه «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (انفال: ۶۰) طریق است و این‌که این دو چه نسبتی با همدیگر دارند؟! این‌ها بحث‌هایی هستند که باید در تعیین اصولش وارد شویم» (ن.ک. همان).

بنابراین، مرحوم حسینی مجموع سه دسته احکام «جهت، مقومات، تناسبات» را یک کل منسجم می‌داند که می‌تواند «سرپرستی تکامل اجتماعی» را محقق سازد. این احکام حکومتی نیز «الگوی تخصیص» و «نظامات اجتماعی» را بیان می‌کنند و هم «برنامه تکامل» را ارائه می‌دهند. برنامه‌ریزی

ضرورتاً می‌بایست ناظر به شرایط موجود باشد تا بتواند در موجود تصرف کرده و آن را به سمت مطلوب سوق دهد. از این‌رو، «شناخت وضعیت موجود» ضرورت پیدا می‌کند که این شناخت، بدون «کارشناسی» ممکن نیست. ایشان نسبت کار کارشناسی به فقاہت را این‌گونه بیان می‌کنند: «از خصوصیات احکام حکومتی این است که وسیله احرازش ابزارهای کارشناسی است. به‌عنوان مثال؛ احراز این‌که مردم چقدر تبعیت دارند؟ با حفظ «شاخصه‌هایی» است که از طرف شرع آمده است. محاسبه کارشناس نه دخالتی در شاخصه‌ها دارد و نه دخالتی در تصمیم‌گیری نهایی دارد؛ مگر به اندازه گزارش.... بعد از تعیین شاخص و محاسبه و گزارش، تصمیم‌گیر نهایی، فقیه است. در واقع فقیه در این‌جا همانند دکتر معالج است. کارشناس نیز همانند آزمایشگاه است. کارشناس بر روی شاخصه‌ای که به او داده‌اند، آزمایش می‌کند و می‌گوید که قند این فرد با حفظ این شاخصه این مقدار است و اوره‌اش نیز با حفظ این شاخصه این مقدار است. سپس دکتر معالج نسخه می‌دهد. یک دکتر داروساز نیز وجود دارد که احکام کلی حکومتی را استنباط کرده است که این دکتر داروساز شما است. دکتر داروساز بیماری‌ها و معالجاتش را به صورت کلی تمام می‌کند. به این معنا که خواص داروها را نسبت به حالات مختلف مورد بررسی قرار می‌دهد. آزمایشگاهی نیز وجود دارد که علاوه بر این‌که شاخص‌هایی برای تعریف تعادل و عدم تعادل مایعات بدن معین می‌کند، با طرقتی که دارد، آزمایش انجام می‌دهد. دکتر معالجتی نیز داریم که نسخه می‌دهد. او تصمیم می‌گیرد که چه دارویی به بیمار خود بدهد. لذا وجود تقوم در مناسک نسبت به عینیت، به معنای این‌که کارشناس جای فقیه بنشیند، نیست. کارشناس، ابزار فقیه است با حفظ شاخصه‌ای که به او می‌دهند برای گزارش‌گیری و جمع‌بندی گزارش. فقیه نیز دکتر و معالجتی است که پس از این‌که گزارشات به دست او رسید، برای بیمار تصمیم می‌گیرد. قضاوتش از قبیل قضاوت جزئی نسبت به متخصصین نیست؛ بلکه نسبت به نسبت‌های کلی در هدایت یک جامعه است و هرچه او تصمیم بگیرد و اعلام کند، با حفظ قاعده‌مند بودن نسبت به شرع، طبیعی است که بر همه مردم تبعیت از او لازم می‌شود» (همان).

تبیین کامل دیدگاه مرحوم حسینی نیازمند مجال دیگری است؛ اما بنابر آنچه گذشت «فقه دولت اسلامی» می‌بایست بتواند با در اختیار داشتن «نظامات اجتماعی مطلوب از منظر اسلام»^۱ و همچنین «شناخت دقیق از وضعیت موجود»^۱، در نهایت، «برنامه حرکت از موجود به مطلوب» را ارائه دهد.

۱. چنانچه اشاره شد، این بخش را می‌تواند از فقه‌های مضاف دریافت کند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بنا بر آنچه گذشت، دولت اسلامی برای اصلاح و بهینه‌سازی وضع موجود و اداره جامعه به سمت وضعیت مطلوب نیازمند برنامه حرکت و تکامل است که این برنامه از نسبت وضع موجود و مقومات مطلوب، به دست می‌آید. یعنی از توصیف موضوع و وضعیت‌شناسی موجود، نسخه حرکت به دست می‌آید.

وضعیت‌شناسی موجود یک امر علمی و نیازمند کارشناسی است و فقهی نیست؛ اما کدام علم و کارشناسی؟ علم و کارشناسی که امتداد مکتب فقهی باشد. به این معنا که علم دینی و کارشناسی اسلامی که مبانی و شاخص‌های آن می‌بایست مستند به کتاب و سنت باشد.

در حرکت جامعه، تصویر از وضعیت مطلوب نیز می‌بایست مستند به معارف دینی باشد. به گونه‌ای که نظام مطلوب که شامل عناصر، مقومات و نسبت‌ها می‌باشد، ارائه دهد. همچنین دانستیم که تصویر از نظام مطلوب، به لحاظ معرفتی و سنخ حکم، امری فراتر از احکام تکلیفی است. از این رو بسیاری از توصیف‌های قرآن و روایات در استنباط مقومات مطلوب قابل استفاده است. خداوند متعال در سوره انبیاء(ع)، هستی را بر محور تقابل حق و باطل معرفی می‌کند و هستی‌شناسی مبتنی بر لُهو و لعب را نفی می‌کند. در پایان نیز انسان را از توصیف‌های دیگر برحذر می‌دارد: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴿١٦﴾ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَآتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٧﴾ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾ (الانبیاء: ۱۶-۱۸).

بر این اساس، بسیاری از توصیف‌های کتاب و سنت می‌بایست مبنا و مستند توصیف‌های ما در عرصه‌های مختلف زندگی قرار گیرد و نظام‌های معرفتی و اجتماعی ما را شکل دهد و الگوهای مطلوب حیات دینی از آن‌ها به دست آید.

اما تحقق این نظام‌های مطلوب به راحتی مقدور و میسر نیست. عرصه عینیت در وضعیت موجود، یک صحنه خام و منعطف نیست که با دستیابی به نظام مطلوب بتوان آن را در خارج نیز

۱. که از طریق ارائه شاخص‌ها به کارشناس و مطالعات کارشناسی دینی به دست می‌آید.

محقق ساخت. وضعیت موجود برای خود اقتضائات و ضرورت‌هایی دارد که به راحتی تغییرپذیر نیست. به‌عنوان مثال؛ اگر فقاهت ما به نظام مطلوب اقتصادی از منظر اسلام دست یابد، مشکل بزرگ‌تر، تحقق و اجرای آن است. اگر این نظام اقتصادی را تحویل مدیران و مجریان دهیم، بی‌تردید قابلیت اجرایی آن را زیرسؤال می‌برند. به خصوص در وضعیتی که کوچک‌ترین تغییر و تحولات ساختاری، امنیت اقتصادی را مخدوش کرده و منجر به چالش‌های جدی اقتصادی می‌گردد! بنابراین، ارائه تصویر مطلوب از نظامات اجتماعی هرچند یک گام اساسی در شکل‌گیری دولت اسلامی است، اما گام مهم‌تر، دستیابی به برنامه تکامل از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب است که می‌توان آن را ذیل «اداره» و «سرپرستی» جامعه تبیین کرد. این امر، همچون مقوله «تربیت» است که می‌بایست یک انسان را از نقطه مختصات مشخصی، به انسان مطلوب هدایت کند. در این فرایند شناخت اوصاف وضعیت موجود فرد و همچنین در اختیار داشتن وضعیت مطلوب ضروری است. سپس از نسبت میان این دو، «برنامه تربیتی» به دست می‌آید که هم اقتضائات موجود در آن لحاظ شده باشد و هم سیر به سمت مطلوب. به بیان دیگر، برنامه از نسبت واقعیت و حقیقت به دست می‌آید. در تنظیم «برنامه حرکت» مؤلفه‌های بسیاری همچون ظرفیت‌ها و مقدرات اجتماعی، نیازمندی‌ها، تقابل با دشمن می‌بایست لحاظ گردد تا در عرصه عینیت قابلیت پیاده شدن داشته باشد. بر این اساس، تحقق مطلوب، نیازمند «نگاه فرایندی و تدریجی» است که ناچار از «پذیرش التقاط» بوده و با «اولویت‌سنجی» و «تصرف در نسبت‌های موجود»، برنامه دوران گذار به دست می‌آید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- حسینی، سید منیرالدین، (بی‌تا)، دوره مبادی اصول فقه احکام حکومتی، فرهنگستان علوم اسلامی، انتشار داخلی.
- سبحانی، محمدتقی، (۱۳۸۵)، درآمدی بر جریان‌شناسی اندیشه اجتماعی دینی در ایران معاصر، نقد و نظریه، دوره ۱۱، شماره ۴۴-۴۳.
- صادقی، سید یاسر، یحیی عبدالهی، محمدحسین واسطی، (بی‌تا)، آشنایی با فقه نظام، معرفی اجمالی نظریه آیت‌الله محسن اراکی در فقه کلان نظامات اجتماعی اسلام، پژوهشگاه فقه نظام، انتشار داخلی.
- صدر، سید محمدباقر، (۱۴۲۱)، المدرسه الإسلامیة (موسوعه الشهدید الصدر، ج ۵)، قم، مرکز الأبحاث والدراسات التخصصیة للشهدید الصدر.
- صدر، سید محمدباقر، (۱۴۲۴)، اقتصادنا، قم، مرکز الأبحاث والدراسات التخصصیة للشهدید الصدر.
- علی دوست، ابوالقاسم، (۱۳۹۰)، چهار گام برای پویایی فقه حکومتی، ۱۳۹۰/۹/۸، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) - مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی؛ <https://farsi.khamenei.ir>
- علی دوست، ابوالقاسم، (۱۳۹۴)، فقه و مصلحت، قم، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- مددی، سید احمد، (بی‌تا)، نظام قانونی ولایی در فقه و اصول، تقریر: یحیی عبدالهی، وبگاه درس و آثار حضرت آیت‌الله استاد سید احمد مددی موسوی؛ <http://dorous.ir/persian>
- میرباقری، سید محمدمهدی، (۱۳۹۸)، درآمدی بر رویکردهای فقه حکومتی، تحقیق و نگارش: یحیی عبدالهی، تمدن نوین اسلامی.
- نائینی، محمدحسین، (۱۳۷۶)، فوائداصول، تقریرات محمدعلی کاظمی خراسانی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.